

# مشروطه با همراهی مشروعه، راه را بر آزادیخواهی بسته است!

## منوچهر تقوی بیات

در هنگامه ی پرشور بیداری ایرانیان، آزادیخواهی دچار بیماری ناشناسی به نام مشروطه شد. گفته شده است که این واژه ی نایرانی را نخستین بار حسن تقی زاده در سال ۱۲۸۵ خورشیدی ( ۱۹۰۶ میلادی) در یک سخنرانی به کار برده است. شگفت آن که این واژه یا این بیماری مرموز سرچشمه و بنیادش ناپیدا است. با این ترفند آزادی و آزادیخواهی و



حکومت قانون یا حکومت مردم قربانی واژه ی مشروطیت شده است. واژه ای که توده های ساده ی مردمان کوچه و بازار، چیزی از آن درک نمی کنند و روشنفکران و درس خوانده ها هم این واژه را به جای آزادی یا حکومت قانون و یا حکومت مردم گمان کرده اند که همان خاصیت و اثر اجتماعی و سیاسی را ندارد. مشروطه نه پارسی است، نه عربی است و نه ریشه لاتینی و یا یونانی دارد. به جای فرمان آزادی های سیاسی و آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات در ممالک محروسه ی ایران و حقوق قاطبه ی اهالی و رعایا، واژه های؛ "منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف ..."، در متنی غیرحقوقی آمد و فرمان مشروطیت نام گرفت. منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و ... چه ربطی به حقوق ملت و قاطبه ی اهالی ایران دارد. در این فرمان هرگز سخنی از آزادی و آزادیخواهی و انتخاب نمایندگان ملت نبوده است.

لغت نامه ی دهخدا درباره ی مشروطیت می نویسد: «... بعضی گمان کرده اند که عثمانیان این کلمه را به صورت اسم مفعول عربی از کلمه ٔ فرانسوی شارت ساخته اند،... به هر حال لفظ مشروطیت و مشروطیة به معنی حکومت قانونی نه در عربی مستعمل بوده است و نه در فارسی، بلکه این کلمه بوسیله ٔ ترکان عثمانی وارد زبان فارسی شده است و معنی آن حکومت قانونی و مرادف با کنستی توسیون [Constitution] فرانسوی است.» در این نوشته می بینیم که علامه ی دهخدا هم که خود مردی آزاده و مشروطه خواه بزرگی بوده، به درستی نمی دانسته است

که این واژه از کجا آمده که او هم شیفته ی آن شده است. گویا دست های غیبی یا بیگانگان می خواسته اند در هنگامه ی بیداری ایرانیان، آزادیخواهی و حکومت قانون را از اندیشه آزادگان و روشنفکران پاک و رد آن را گم کنند. آن ها کتاب ارزشمند "یک کلمه" نوشته ی یوسف مستشارالدوله یعنی حکومت "قانون" را با تردستی به چیزی نامفهوم یعنی مشروطیت مبدل کردند که نه تنها معنی حکومت قانون را نداشت بلکه واژه ای گنگ و بی معنا بود. دهخدا به دنبال آرمان خودش یعنی حکومت قانون بوده و گمان می کرده مشروطه همان است که او آرزو می کند: «... معنی آن حکومت قانونی و مرادف با کنستی توسیون فرانسوی است.».

برای آن که درس خوانده ها و متجددها بیشتر به واژه ی بی بنیاد و ساختگی مشروطه بچسبند شیخی فریاد مشروعه را سرداد. توده های ناآگاه که از شرعیت اسلام چیزی نمی دانستند و دنباله رو سخنان پوچ و دروغ های بی سر و ته آخوندها بودند به فرمان آن شیخ، رو در روی مشروطه خواهان به صف آراییی پرداختند و جنگ حیدری و نعمتی بالا گرفت. دست آخر مشروطه خواهان آن شیخ را بردار کردند و با ملقمه ای از مشروطه و مشروعه مجلسی برپا کردند و هنوز مرکب فرمان مشروطه خشک نشده بود که به کمک دست های غیبی قزاق بی سوادی که زیر فرمان ژنرال ایرونساید انگلیسی بود، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را انجام داد. او بر در و دیوار پایتخت کاغذی چسباند که بر آن نوشته شده بود؛ " من حکم می کنم". هم مشروطه خواهان و هم مشروعه طلبان (طالبان) ماست ها را کیسه کردند و آن قزاق بیسواد به کمک نیروهای غیبی یعنی بیگانگان بیست سال حکم کرد و شمار فراوانی از مشروطه خواهان و مشروعه طلبان به حکم او گردن نهادند و آنان که سرفروند نیاموردند سرهایشان را از دست دادند.

بیش از صد سال است که در فضای آزادی کش دیکتاتوری شاه پرست ها و شیخ پرست ها درباره ی این قزاق بی سواد دروغ پراکنی می کنند، او را چنین و چنان و بنیان گذار ارتش نوین و دانشگاه و راه آهن سراسری می خوانند. بنیان گذار و فرمانده آن ارتش نوینی که بدون آن که یک گلوله هنگام اشغال ایران از سوی بیگانگان شلیک شود، از ایران گریخت. کسی که سواد خواندن و نوشتن نداشت و نمونه خط و امضاء واقعی او هنوز هست و ناتوانی او را در نوشتن نشان می دهد و از دانش و دانشگاه بدور بود. ساختن دانشگاه تهران ترفندی بود برای باز کردن درهای دانش و جلوگیری از نفوذ کمونیسم در ایران. اگر کسانی که او را به کودتا واداشتند و به قدرت رساندند نبودند

او هرگز از سربازی به پادشاهی نمی رسید. راه آهن ایران از شمال به جنوب برای انتقال نیروهای متفقین ساخته شد در حالی که راه تجارتي باستانی جاده ابریشم از غرب به سوی شرق بود و ارتباط بین شهرهای بزرگ ایران در راه آهن رضا شاهی ندیده گرفته شد. او زمانی سردار سپه شد که سیاستمداران تحصیل کرده و شایسته ای مانند سپهبد امان الله میرزا جهانبانی، مهدی قلی هدایت، نجف قلی خان مصمص السلطنه، احمد قوام، دکتر مصدق، سپهبد محمد نجوان و ... در ایران وجود داشتند. نقد کردن خدمات انگلیسی ها در ایران، تاریخ ۵۷ ساله ی دیکتاتوری پهلوی ها و دوران جنگ سرد را در بر می گیرد که کتاب ها باید درباره ی آن نوشت. امروز که دیگر خطر کمونیسم و بلوک شرق نیست ببینید به نام اسلام چه بلایی به سر مسلمان ها و ملت ما آورده اند.

هنوز هم توده های ساده از مردمان درس خوانده و درس نخوانده نمی دانند مشروطه چیست و به چه درد می خورد. البته روشنفکران ما تلاش فراوان کرده اند و کتاب ها و مقاله ها و روزنامه ها درباره ی مشروطه نوشته اند اما مردمان میهن ما به آن سادگی که استقلال و آزادی را می فهمند و در خیابان ها فریاد می کنند، واژه ی مشروطه را درک و هضم نمی کنند و نکرده اند.

پس از فرار فرمانده ارتش نوین از ایران، رهبران سه قدرت پیروز در جنگ جهانی؛ استالین، چرچیل و روزولت، به تهران آمدند و محمدرضا فرزند شاه فراری را بر جای پدرش گماشتند. از مذاکرات کنفرانس تهران هیچ کس آگاهی نیافت. با بالاگرفتن مبارزات ملت ایران بر ضد شرکت نفت انگلیس و بیرون راندن انگلیس ها از ایران دولت انگلیس با کمک آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت قانونی دکتر مصدق را با کودتای نظامی سرنگون کرد. شاه که از ایران گریخته بود با پشتیبانی بیگانگان به ایران بازگشت و دیکتاتوری خود را استوار کرد. او با غرور و ندانم کاری و ستم، تیشه به ریشه ی خود زد، خشم همه ی طبقات اجتماعی را برانگیخت و نقطه ای به پایان پادشاهی دوهزار و پانصد ساله ایران گذاشت.

همان دست های غیبی که انقلاب آزادیخواهی یعنی "مشروطیت" را به نا کجا آباد رهنمون شدند در نشست کنفرانس گوادلوپ (Conférence de Guadeloupe) از ۱۴ تا ۱۷ دی ماه ۱۳۵۷ تصمیم گرفتند شاه را بردارند و خمینی را که بر اوج موج انقلاب سوار بود به جای او بگذارند. خمینی خواست مردمان انقلابی را با خدعه دیگرگون کرد و در کنار آزادی و استقلال، "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک

کلمه زیاد" را به ملت ایران غالب کرد. جمهوری اسلامی هم مانند واژه ی مشروطه، حُقه ای بود که کسی نمی دانست محتوای آن چیست. همه معنای "جمهوری" را می دانستند، "اسلامی" هم واژه ی آشنایی بود. هرکس برای خود اسلامی داشت که در نماز و روزه و حج خلاصه می شد. قران و حتا واژه های نماز را هم که عربی بود کسی نمی فهمید و در درازی ۱۴۰۰ سال مردمان ما به آن عادت کرده بودند. اما داد از این ترکیب اهریمنی "جمهوری اسلامی" که کسی از آن خبر نداشت. همانگونه که صد سال پیش کسی نمی دانست که مشروعه چیست. بیش از چهل سال دزدی و تجاوز و آدمکشی و فساد که جان و مال مردمان بی گناه و ثروت های کشور را به تاراج بردند، امروز دیگر همه از پیر و جوان می دانند؛ جمهوری اسلامی چیست؟ و مشروعه به چه معناست؟.

امروز دیگر همه می دانند که ایران مملکت امام زمان است. امام زمان و دست های غیبی کشور ما را به این روز سیاه دچار ساخته اند. البته امام دوازدهم یا امام زمان همان دروغی است که مانند مسیح موعود پیش از اسلام هم در ایران رواج داشته است، فقط آخوندهای مردم فریب برای پر کردن جیب های خود آن را از نو ساخته و پرداخته کرده اند. از میان نزدیک به ۸ میلیارد مردمان جهان بیش از ۱،۸ میلیارد نفر یعنی بیش از ۱۸۰۰ میلیون نفر مسلمان هستند. از این شمار مسلمانان جهان، کمی بیشتر از یک دهم آن یعنی ۲۰۰ میلیون شیعه هستند. در بین این شیعه ها جنگ هفتاد و دو ملت و جنگ های حیدری و نعمتی همیشه به راه بوده و هست. شیعه ها و سنی ها یکدیگر را کافر می دانند و به جان هم افتاده و با نارنجک و گلوله و قمه و ساطور از پیر و جوان همه را می کشند. امام زمان خودش غایب است و جانشینان او از زمان برپایی سلسله ی صفویه تا به امروز، از پادشاه نابالغی مانند شاه اسماعیل صفوی و یا پیرمرد شیاد و بی سوادی مانند سیدعلی با کمک دست های غیبی به جان ایرانیان افتاده اند و هر روز با بهانه و یا بی بهانه مردمان میهن ما را می کشند.

البته این نزدیک به دویست میلیون نفر شیعه در جهان هر یک برای خود امام زمانی دارند و برخی هم به امام زمان باور ندارند، اما بسیاری از آنان مردمان بی آزار و سر به راهی هستند و می گویند؛ "عیسا به دین خود، موسی به دین خود". البته این باور آشتی جویانه قابل احترام است و با آن می شود کشور آباد و آرامی ساخت، اگر دست های غیبی و آخوندهای خونخوار و انشاء الله و ماشاالله دست از سر ملت ما بردارند.

منوچهر تقوی بیات

استکھلم – هفتم فروردین ماه ۱۳۹۹ خورشیدی برابر با ۲۶ مارس ۲۰۲۰  
میلادی